



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۵/ دی/ ۱۳۹۸

مصادف با: ۱۹ جمادی الاولی ۱۴۴۱

جلسه: ۶۲

موضوع کلی: نواهی

موضوع جزئی: اجتماع امر و نهی - ادله امتناع - دلیل دوم و بررسی آن

سال یازدهم

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دلیل اول فائزین به امتناع مورد بررسی قرار گرفت و به تفصیل درباره مقدمات این دلیل و راهی که برای اثبات امتناع در آن طی شده است سخن گفته شد.

#### دلیل دوم بر امتناع اجتماع امر و نهی

این دلیل در واقع به مراحل متقدم بر امر و نهی بر می‌گردد. در دلیل اول بحث در این بود که با توجه به مقدمات چهارگانه، امکان ندارد یک شیء هم مأمور به باشد و هم منهی عنه، نماز در دار غصبی نمی‌تواند هم متعلق امر واقع شود و هم متعلق نهی. این دلیل بالنسبه به خود امر و نهی بود. دلیل دوم به نوعی به مراحل متقدم بر امر و نهی بر می‌گردد، مراحل متقدم بر امر نهی در واقع همان مبادی امر و نهی است، مبادی که در نفس مولا موجود است، از جمله اراده و کراهت، اینکه یک چیز هم متعلق اراده واقع شود و هم متعلق کراهت، اینکه یک چیز هم محبوب باشد و هم مبغوض، اینکه یک شیء هم دارای مصلحت باشد و هم دارای مفسده، اینکه یک شیء بخواهد هر دو جهت در آن باشد، ممکن نیست. وقتی می‌گوییم: مراحل متقدم بر امر و نهی، یعنی مراحلی که در افق نفس مولا شکل می‌گیرد و منجر به امر و نهی می‌شود، شما در موالی عرفی این را تصویر کنید، با یک تفات‌هایی در مورد خداوند نیز به نوعی می‌توان این را گفت.

مولایی که می‌خواهد امر کند، قهرا طبق نظریه تبعیت احکام از مصالح و مفاسد، می‌بیند در چیزی مصلحت ملزمه وجود دارد، به خاطر این مصلحت ملزمه آن شیء محبوب می‌شود، بعد از آنکه محبوب شد اراده مولا به آن تعلق می‌گیرد و وقتی اراده تعلق گرفت بعث به آن صورت می‌گیرد و امر صادر می‌شود. مولایی که می‌خواهد به عبدش دستور دهد که فلان کار را انجام بده، به صورت اتفاقی که دستور نمی‌دهد؛ اگر امری از مولا صادر می‌شود مبتنی بر این مراحل است که در افق نفس او شکل می‌گیرد، یک چیزی را دارای مصلحت می‌بیند و به دنبال آن از آن خوشش می‌آید و محبوب او می‌شود، بعد اراده می‌کند و این اراده اگر به بعث تعلق بگیرد می‌شود امر.

در نهی نیز همینطور است، اگر مولایی از چیزی نهی می‌کند به این دلیل است که در نفس او بر یک مبادی و مراحل استوار بوده، قبل از هر چیزی می‌بیند که این چیز مفسده دارد، چون مفسده دارد (این مفسده چه واقعی باشد و چه به گمان خودش، ولی حتی کسی که از یک چیز مفید نهی می‌کند حتما یک مفسده‌ای در ذهنش تصویر می‌کند) به دنبال مشاهده مفسده یا درک مفسده آن شیء مبغوض می‌شود و مولا از آن تنفر پیدا می‌کند و به خاطر آن مفسده وقتی مبغوض شد از جار پیدا می‌کند و اراده الزجر در او پدید

می‌آید یا به تعبیر دیگر در افق نفس او کراهت شکل می‌گیرد، کراهت همان نقطه مقابل اراده است، این‌ها همه به عنوان مبادی امر و نهی شناخته می‌شوند. یعنی این مراحل طی می‌شود تا امر صادر شود.

دلیل اولی که برای امتناع اقامه شد ناظر به خود امر و نهی بود، اما دلیل دوم مبتنی بر مبادی امر و نهی یا مراحل متقدم بر امر و نهی است که حوزه‌اش بیشتر نفس مولا است. این دلیل اصلا ناظر به افق نفس مولا است. حال توضیح می‌دهیم به چه دلیل قائل به امتناع هستند. دلیل‌های بعدی یعنی سوم و چهارم نه به خود امر کار دارد، نه به خود نهی و نه به مبادی امر و نهی، بلکه بیشتر به آن وجود خارجی کار دارد که آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

پس دلیل دوم ناظر به مبادی امر و نهی و مراحل متقدم بر امر نهی است، منتهی در این مرحله سه بیان یا سه دلیل می‌توان بیان کرد. تاکنون کلیت دلیل را بیان کردیم، اما خود این دلیل قابل تجزیه است. اگر بخواهیم نسبت به هر یک از این مراحل مسئله را جداگانه بررسی کنیم، هر کدام می‌تواند یک دلیل باشد.

**مرحله اول:** اساسا اینکه به یک شیء امر شود، تابع وجود مصلحت در متعلق امر است. اگر از یک شیء نهی می‌شود به خاطر این است که در متعلق نهی مفسده وجود دارد و لازمه اجتماع امر و نهی این است که شیء واحد هم مفسده داشته باشد و هم مصلحت، یک چیز هم دارای مصلحت باشد و هم دارای مفسده، اگر امر و نهی در نماز در دار غصبی اجتماع کند لازمه‌اش این است که مولا هم مصلحت تامه لازمه الاستیفاء در آن دیده هم مفسده تامه لازمه الاجتناب و هو ممتنع. ممتنع است یک چیزی هم دارای مصلحت تامه باشد و هم دارای مفسده تامه باشد.

**مرحله دوم:** اگر بخواهیم همین اجتماع را نسبت به مرحله بعد تصور کنیم. معنای آن این است که آن شیء در افق نفس مولا هم محبوب باشد و هم مبعوض، زیرا داشتن مصلحت منجر به حب آن شیء می‌شود و داشتن مفسده منجر به بغض می‌شود و یک شیء نمی‌تواند هم محبوب باشد و هم مبعوض. معنای اجتماع امر و نهی این است که در افق نفس مولا این شیء هم محبوب باشد و هم مبعوض و هو ممتنع، اصلا معنا ندارد و امکان ندارد که نفس نسبت به یک شیء محبت شدید پیدا کند و در عین حال تنفر شدید از آن شیء داشته باشد. جمع بین دوست داشتن شدید و تنفر شدید اصلا معنا ندارد، این اصلا ممکن نیست.

**مرحله سوم:** تعلق الارادة و الکراره به شیء واحد ممتنع، این‌ها همه مربوط به قبل از مرحله امر است، اینکه بعد از مصلحت داشتن و محبوب شدن، مولا متعلق آن شیء را اراده کند و این اراده را در قالب امر اظهار کند، ارادة البعث داشته باشد و در عین حال بعد از آنکه مفسده می‌بیند و مبعوض او واقع می‌شود کراهت نسبت به این شیء پیدا کند، این محال است که نسبت به یک چیز هم اراده داشته باشد و هم کراهت. اراده چیست؟ وقتی انسان از چیزی خوشش می‌آید و نسبت به آن علاقمند می‌شود، وقتی یک شوقی در او پدید می‌آید که محرک عضلات می‌شود برای رسیدن به آن مطلوب به آن اراده می‌گویند. شما فرض کنید الان می‌خواهید آب بخورید، آب یک مصلحت تامه دارد، این محبوب شما می‌شود، سپس آن را اراده می‌کنید، یعنی شوق شدید محرک عضلات شده و این باعث می‌شود پای شما و دست شما حرکت کند تا آب را بیاشامد. گاهی نیز این شوق باعث می‌شود که شخص امر و بعث نماید، یعنی به جای اینکه عضلات خودش تحریک شود، ارادة البعث در او شکل می‌گیرد، در افق نفس او اراده تحریک کردن دیگران شکل می‌گیرد، به یکی می‌گوید: برای من آب بیاور، فرقی نمی‌کند، آن ارادة الفعل است، این ارادة البعث است. دقت کنید،

اینکه برسد به اینجا که مولا در افق نفسش اراده نسبت به انجام این کار شکل بگیرد و اراده البعث داشته باشد و درعین حال اراده الزجر نیز داشته باشد، زیرا کراهت یعنی اراده الزجر، اراده المنع، یک وقت کسی می‌خواهد داخل اتاق شود و مولا خوشش نمی‌آید از جا بر می‌خیزد و خودش در خانه را می‌بندد اما یک وقت دستور می‌دهد، داخل نشو اراده المنع و الزجر در او شکل می‌گیرد، حال چطور می‌تواند در افق نفس مولا هم اراده نسبت به یک شیء محقق شود تا بر اساس آن امر کند و هم کراهت نسبت به آن واقع شود تا بر اساس آن نهی صورت بگیرد، این اصلا قابل اجتماع نیست.

پس دلیل دوم بر امتناع اجتماع امر و نهی در واقع به مراحل متقدم بر امر و نهی بر می‌گردد و چون حداقل سه مرحله یا مرتبه در نفس باید محقق شود تا امر صورت گیرد، در هر یک از این مراحل می‌تواند این امتناع تصویر شود، پس محال بودن اجتماع امر و نهی به اعتبار محال بودن اجتماع مصلحت و مفسده فی شیء واحد است. گاهی به اعتبار آن است که شیء واحد نمی‌تواند هم محبوب باشد و هم مبعوض باشد و گاهی نیز به این دلیل است که شیء واحد نمی‌تواند هم متعلق اراده باشد و هم متعلق کراهت، پس ما قائل می‌شویم به امتناع اجتماع امر و نهی.

#### سوال

استاد: آن یک دلیل دیگر است. دلیل محقق خراسانی بیشتر ناظر به خود امر و نهی بود، ایشان گفتند: اصلا امکان ندارد شیء واحد هم مأمور به باشد و هم منهی عنه. اما این دلیل در واقع به قبل از امر و نهی بر می‌گردد، یعنی می‌گوید: اصلا اجتماع امر و نهی ممتنع است، زیرا امکان ندارد در افق نفس مولا اراده و کراهت با هم جمع شوند، امکان ندارد در افق نفس مولا حب و بغض با هم جمع شود، امکان ندارد در افق نفس مولا یک شیء هم دارای مصلحت تامه باشد و هم ذو مفسده تامه.

#### سوال:

استاد: آن یک مرحله بعد است، اصلا یکی از ادله این است کون الموجود الخارجی محبوبا و مبعوضا، ما الان اینجا بحث وجود خارجی نداریم، اینجا نسبت به مراحل متقدم بر امر و نهی است.

#### بررسی دلیل دوم

این دلیل تمام نیست. زیرا در افق نفس اصلا بحث تحقق خارجی و وجود خارجی مطرح نیست، هر چه هست تصور است، هر چه هست عناوینی است که در ذهن و نفس مولا تصور می‌شود و در نفس، این اتحاد وجود ندارد. یعنی مولا مثلا وقتی می‌خواهد طبیعت نماز را تصور کند، تصور می‌کند که طبیعت نماز همیشه دارای مصلحت است و زمانی که طبیعت غضب را تصور می‌کند، تصور می‌کند که طبیعت غضب همیشه دارای مفسده است. این دو طبیعت وقتی تصور می‌شوند، هر کدام دارای مصلحت یا مفسده مربوط به خودشان هستند و هر کدام غیر از دیگری است. متصور در نماز غیر از متصور در غضب است، متصور در محبوب غیر از متصور در مبعوض است، مورد تعلق اراده البعث با مورد تعلق اراده الزجر دو تا هستند، اصلا در هیچ یک از این مراحل سه‌گانه قبل از امر که در افق نفس تحقق پیدا می‌کند، این اتحاد بینشان پیش نمی‌آید تا بخواهد اشکال شود که نمی‌شود شیء واحد هم محبوب باشد و هم مبعوض، نمی‌شود شیء واحد هم متعلق اراده قرار بگیرد و هم متعلق کراهت. اصلا شما نمی‌تواند این تضاد را در ذهن ایجاد کنید، در ذهن آنچه که تصور می‌شود طبیعت کلی نماز است و طبیعت کلی غضب.

پس مولا هنگام تصور در دار آن را دارای مصلحت تامه می‌بیند و وقتی به غضب نگاه می‌کند آن را دارای مفسده تامه می‌بیند، بالاخره این متصور و وجود عنوانی آنها، در هر صورت در ذهن باهم متحد نیستند، اتحاد در خارج پیش می‌آید، در یک ظرفی غیر از ظرف ذهنی. اتحاد در وجود ذهنی بین امر و نهی اصلاً پیش نمی‌آید تا بخواهیم بگوییم: این‌ها با هم قابل اجتماع هستند یا خیر. قبلاً هم گفتیم که وقتی مولا می‌خواهد امر به نماز کند به نحو مطلق امری کند اطلاق می‌کند در امر «اقیموا الصلوة» است با توجه به این است که این طبیعت دارای مصلحت است، و به همین جهت دارای محبوبیت می‌شود، این مطالب به عینه در باب غضب هم جاری است.

پس برخلاف تصور مستدل که گمان کرده این دو عنوان و این دو مفهوم در ذهن نیز با هم متحد می‌شوند، اساساً ظرف اتحاد این دو خارج است، تصادق مربوط به عالم خارج است، در ظرف تعلق امر که ذهن است هیچ اتحادی نیست، آنجائی که مولا امر می‌کند اصلاً نظر به اتحاد نداشته است، این‌جا که نهی کرده است اصلاً نظر به اتحاد نداشته است، هر کدام به نحو مطلق یا امر به آنها تعلق گرفته است یا نهی. هنگام امر یا نهی اصلاً جای این نیست که در ذهن تصور کند که ممکن است این نماز در جای غصبی خوانده شود، کاری به این ندارد، او می‌گوید: این طبیعت دارای مصلحت است و امر می‌کند، می‌گوید: من شوق شدید به این طبیعت دارم که محقق شود و مکلف آن را انجام دهد، لذا امر می‌کند، در مورد غضب نیز همینطور است.

پس اساساً در ذهن که ظرف تعلق امر و نهی است هیچ اتحادی بین دو طبیعت پیش نمی‌آید، هر چه هست مربوط به خارج است، وجود عنوانی این‌ها نیز همینطور است، وجود عناوینشان به هیچ وجه در ذهن اتحاد با هم پیدا نمی‌کنند. بله، شما می‌توانید در ذهن نماز در دار غصبی را تصور کنید، ولی متعلق امر و نهی این نیست، متعلق امر نماز است، وجود عنوانی نماز یا آن چیزی که در نماز تصور شده است، متعلق نهی وجود عنوانی غضب است، خود عنوان متحداً نه در مقام امر به آن توجه شده است و نه در مقام نهی. پس اصلاً ایشان می‌خواهد ریشه هر سه اشکال و هر سه دلیل را بزند، کأنه می‌خواهد بگوید: شما استدلالتان را بر یک پایه نادرست استوار کردید، گمان شما این است که شیء دارای مصلحت و شیء دارای مفسده با هم در ذهن متحد می‌شوند و می‌خواهد امر و نهی به آنها تعلق بگیرد، شیء محبوب و شیء مغضوب با هم متحد می‌شوند و امر و نهی به آن تعلق می‌گیرد. نه، اصلاً در ذهن هیچ اتحادی بین این دو وجود عنوانی پیش نمی‌آید، در مقام تعلق امر و نهی که در ذهن اتفاق می‌افتد هیچ اتحادی بین وجود این دو عنوان پیش نمی‌آید. پس اساس این دلیل باطل است و نمی‌تواند دلیل بر امتناع باشد.

این اشکال را امام خمینی مطرح نمودند و به نظر ما نیز قابل قبول است.<sup>۱</sup>

## تذکر اخلاقی

امام علی (علیه السلام) فرمودند:

«عُجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدٌ حُسَّادٍ عَقْلِهِ»<sup>۲</sup>

عجب و خود بینی یکی از حسودان عقل آدم است. به عبارت دیگر خود بینی رشک برنده به عقل است. این جمله عجیبی است، اینکه حضرت علی (ع) می‌فرماید: «عُجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدٌ حُسَّادٍ عَقْلِهِ». گاهی انسان کارهایی انجام می‌دهد که باعث عجب و

<sup>۱</sup> مناہج، ج ۲، ص ۱۱۵.

<sup>۲</sup> نهج البلاغه، حکمت ۲۰۳.

خودبینی و خودپسندی می‌شود. گاهی انسان کار کوچکی انجام می‌دهد ولی در ذهنش بزرگ می‌آید و برایش خودپسندی حاصل می‌شود، البته عجب، غرور و تکبر اموری هستند که به هم نزدیک هستند ولی با هم فرق می‌کنند، غرور غیر از عجب است، غیر از تکبر است. اگر انسان کاری انجام دهد و این کار را بزرگ ببیند و باعث خودپسندی او شود که بله، بالاخره ما چنین کاری کردیم، (این می‌تواند یک عبادت باشد، عبادت به معنای خاص، یا خدمتی به دیگری باشد، یک اقدامی به نفع کسی یا جامعه یا جمعی کرده باشد) اگر این خودبینی برای انسان حاصل شد و این را در میزان عقلش مورد سنجش قرار نداد، باعث گرفتاری اوست. نسبت دو حسود با هم چگونه است؟ یا کسی که به دیگری حسادت می‌ورزد؟ حسود به هیچ وجه محسود علیه را مورد توجه قرار نمی‌دهد، اصلاً حسابش نمی‌کند، اصلاً نمی‌خواهد به حساب بیاید، می‌خواهد نادیده‌اش بگیرد، می‌خواهد هرچه بیشتر نقش او را کم رنگ کند و خودش را پر رنگ جلوه دهد، حسود این‌طور است، حسود از اینکه آن شخص محسود مطرح شود، نامش، عنوانش یا امکاناتی برایش فراهم شود یا موقعیتی پیدا کند در رنج و عذاب است، تمام تلاش حسود این است که محسود علیه را حتی الامکان محو کند، نام و یادش نادیده گرفته شود، هرچه بیشتر از این جهت محسود متروک شود، برای حسود خوشایندتر است.

حالت عجب و خودبینی برای انسان چنین وضعیتی دارد، کسی که گرفتار عجب است در واقع به عقل حسودی می‌کند و عقل را کنار می‌گذارد، یعنی عقل را نادیده می‌گیرد و نقش عقل را کم رنگ می‌کند. اگر انسان عقل داشته باشد، با یک عبادت کوچک گرفتار عجب نمی‌شود، پیامبر(ص) و حضرت علی و ائمه معصومین (علیهم السلام) با آن عظمت و آن همه کارهایی که می‌کردند گرفتار عجب و خودپسندی و خوشنودی نمی‌شدند، زیرا بر مملکت وجود آنها عقل حاکم بود، عقل اجازه خودبینی نمی‌داد، ولی در ما، عجب با حسادتی که به عقل دارد، درب عقل را به روی ما می‌بندد و می‌خواهد آن را کم رنگ کند و وقتی میزان عقل در مملکت وجود ما کم رنگ شود و نادیده گرفته شود، انسان گرفتار این خودبینی و غرورها و بزرگ انگاشتن اعمال بسیار ناچیزش می‌شود

«والحمد لله رب العالمین»